

پیش‌خوانی

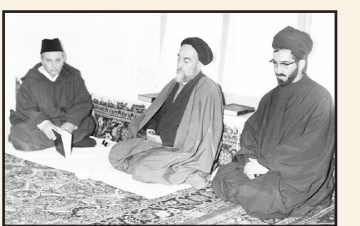
نظری بر نویافته‌های استاد خسروشاهی درباره علامه طباطبایی

آنچه شاگرد درباره استاد جُست!

■ **شاهد توحیدی**



بی‌تردید احیا و بازنشر مجموعه آثار زنده‌یاد علامه سید محمد حسین طباطبایی، در زمره واپسین فرا‌های حیات پژوهشی شادروان استاد سیدهای خسروشاهی به‌شمار می‌رود.
آخرین مجلد از این مجموعه، دارای مطالبی بس بدیع از قبیل نامه‌ها، اشعار، مقدمه‌ها یا حتی قراردادهای علامه است که پیش‌روی علاقه‌مندان به آن فیلسوف الهی، طریقی‌نوین می‌گشاید.
استاد خسروشاهی در دیباچه اثر و در باب محتوای آن، چنین آورده است: «این مجموعه شامل شعرها، نامه‌ها، تقریظ‌ها، اجازات و برخی دیگر از اسناد مربوط به حیات علمی و عملی، مادی و معنوی علامه طباطبایی است که افاضل محترم و خوانندگان ارجمند با ملاحظهٔ آنها، خواهند دید که در این مجلد از کتاب، چه در‌های درخشان، ارزشمند، گرانبها و کم‌مانندی جای گرفته است. نخستین بخش، شامل چندنامه استاد در پاسخ فردی است که خواستار ارائه طریق در سیر الی‌الله بوده و علامه طباطبایی با عنایت خاص به آن پاسخ مثبت داده و برای راهبایی به مراحل عرفان عملی، روش‌های خاص ارائه کرده است. این رهنمودها را برادر محترمی سیروسلوک سبز نامیده بود که در این کتاب هم آن نام به کار گرفته شد. درخصوص اشعار علامه طباطبایی باید اشاره کنم که طبق فرموده استاد، به دلایلی معظم‌له صفحات دیوان اصلی اشعار خود را به آب ریخته و از بین برده است و آنچه ما جمع کرده‌ایم، اشعاری است که در دست دوستان یاد در گوشه و کنار باقی مانده بود و با اینکه تعداد اشعار باقیمانده زیاد نیست، ولی هر کدام از آنها، محتوا و ارزش معنوی ویژه‌ای دارد که بر اهل خرد و دقت، پوشیده نخواهد ماند. اشاره به این نکته هم ضروری است که طبق فرموده استاد به این جانب، ایشان اشعاری به زبان عربی یا ترکی نرسوده است و آنچه در این زمینه ادعا شود، عاری از صحت است و انتظار از این است که علاقه‌مندان به استاد علامه، تلاشی برافزایش اشعار استاد نداشته باشند و بگذارند اشعار باقیمانده از استاد، به همان



▼ **۴۰۰** استاد سیدهای خسروشاهی در کنار علامه سیدمحمدحسین طباطبایی

مقداری باشد که باقی مانده است، اما نامه‌ها، آنچه در این کتاب وجود دارد، به حسب ظاهر جزو آثار علمی و سر مرسوم علامه نیست و از کتاب‌های تألیفی او محسوب نمی‌شوند، اما این ظاهر قضیه است، ولی حقیقت آن است که این مطالب و مسطور مندرج در نامه‌ها و مراسلات علامه طباطبایی به اشخاص مختلف و به مناسبت‌های مختلف، حاوی تصویبی از حکیمی بزرگ، نویسنده‌ای سترگ، فیلسوفی دقیق‌النظر و مفسری ش‌شخص است که شاید در جای دیگر، چنین تصویری قابل مشاهده و دریافت نباشد. آنچه که لطف و مصمیمیتش را اشخاص و افراد مختلف چه آنها که شناخته شده بودند و چه کسانی که ناشناخته‌اند، به وضوح می‌بینیم. آنچه که کرامت و بزرگواری عام و خصاص احترام او را با خاص و عام می‌خوانیم؛ آنجا که حس مسئولیت و احساس تکلیفش را در پاسخگویی به هر نامه رسیده ملاحظه می‌کنیم و آنجا که پاسخگویی شفافش را به رأی‌العین می‌بینیم، به پاسخ به هر پرسشی که از دور و نزدیک می‌رسید.

نکته دیگری که درخصوص این کتاب باید یادآوری کنم، اشاره به زمان طولانی و فرصت زیادی است که صرف تهیه، تدوین و تنظیم آن شده است. با توجه به گستردگی روایط علامه طباطبایی که تقریباً غالب صتوف علمی و فکری را شامل می‌شد و نیز با توجه به پرآکنده‌گی اشخاصی که این اسناد، نامه‌ها، تقریظ‌ها و مقدمه‌ها و یادش‌ها را داشتند، جمع‌آوری این دوگهرهای پرآکنده، کاری بس دشوار بود و محتاج تأمل و حوصله و بی‌گیری و جست‌وجو که توسط اینجانب سالیانی فراز به طول انجامید، به ویژه که مراجعه‌های چندبارة به کسانی که در دسترس بودند یا تلفن‌هایی بی‌شمار به اشخاصی که در داخل یا خارج در دسترس ضروری نبودند، در مدتی چندساله انجام پذیرفت.

■ **محمدرضا کائینی**

یک‌سال از رحلت غمبار اندیشمند، محقق، مؤلف و مترجم نامدار جهان اسلام و تشیع زنده‌یاد **حجت‌الاسلام والمسلمین سیدهای خسروشاهی** سپری شد. خلا و یونان‌یگونه شخصیت‌ها که عصری را در راه ایجاد وحدت و تفاهم میان مذاهب اسلامی و نیز احیای میراث فکری و عملی آنها سپری کرده‌اند، **چیزان** ناپذیر خواهد بود. در نکوداشت این موسوم، بر شسی از یک گفت‌وشنود بلند با آن بزرگ که طی آن به بازگویش شمه‌ای از حیات فرهنگی و قلمی خویش پرداخته‌اند را به شما تقدیم می‌داریم. امید آنکه تاریخ و پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **تاریخ مفصل و باستانی خسروشاه!**

استاد فقید زنده‌یاد سیدهای خسروشاهی، منتسب به فامیلی بود که به منطقه «خسروشاه»، از توابع تبریز تعلق داشت.
آوازه این تبار، موجب شد این منطقه از وی جو‌یا شویم؛ «تاریخ خسروشاه، خیلی هم مفصل و باستانی است! خسروشاه در ۲۲کیلومتری تبریز قبلاً قصبه بود، ولی حالا برای خودش جایی شده است و روستاهایی؛ مثل گوگان، دیزج خلیل و… دارد. قصه از این قرار است که خسرو پرویز روزگاری گذارش به این منطقه می‌افتد و به اینجا که می‌رسد، بیمار می‌شود و چون جای سبز و خرمی بود، تصمیم می‌گیرد در آنجا بماند و استراحت کند تا حالش خوب شود. از آن به بعد اسم اینجرا را می‌گذارند: خسروشاه، خسروشاه شخصیت‌های برجسته‌ای هم داشت. از قبیل: ابوعلی حمزه، عبدالعزیز سالار، معروف به سالار از فقهای معروف، شیخ شرف‌الدین یعقوب رومی، شیخ محمد گازر خسروشاهی، شیخ شمس‌الدین خسروشاهی، خواجه محمد بنبرگ، قطب‌الدین راوندی، اما خود ما در آنجا مکتب و بیاد با کس و کاری نداریم، پسر عموی معمم داشتیم که قرار بود شجره‌نامه خسروشاهی‌ها را از آنجا بیاورد، رفت ولی نیاورد! بعد که پیگیری کردم، دیدم مرحوم شده و خانواده‌اش هم اصلاً نمی‌دانستند شجره‌نامه چه هست که پیدا کنند و بیاورند. البته آن موقع‌ها من کوچک بودم، وگر نه کسی نیستم که بگذارد این جور چیزها را نیاورد!»

■ **زندگی طبیکگی ما ۱۰ تومان شهریه!**

استاد خسروشاهی از جوانویی با برخی سنن خانوادگی و محیطی خویش، زوایایی داشت؛ هم از این روی تصمیم گرفت تا با ترک راگ‌داگ و آغاز تحصیل علوم دینی در قم، طریقی که بدان تعلق خاطر را داشت، ببیماید. هم از این جهت و مراحل جمع‌آوری آن دوگهرهای پرآکنده، کاری بس دشوار بود و محتاج تأمل و حوصله و بی‌گیری و جست‌وجو که توسط اینجانب سالیانی فراز به طول انجامید، به ویژه که مراجعه‌های چندبارة به کسانی که در دسترس بودند یا تلفن‌هایی بی‌شمار به اشخاصی که در داخل یا خارج در دسترس ضروری نبودند، در مدتی چندساله انجام پذیرفت.



«**جستارهایی در یک تکاپوی فرهنگی و اندیشگی**»

در گفت‌وشنود با زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین سیدهای خسروشاهی

نزد برخی متهم بودیم که «روزنامه‌نویس» شده‌ایم!

برایونی رقتم، چند ماهی آنجا بودم و بعد دیدم اگر قرار است در مدرسه بمانم، بهتر است که به قم بروم. در قم جایی برای سکونت نداشتم و چند ماهی در مدرسه فیضیه، مهمان آیت‌الله سبحانی بودم تا اینکه در مدرسه حجتی‌ه با یکی از طلاب آدمی به نام آقا میرزااحیدر هم‌حجره شدم. این هم‌زمان با حیات مرحوم آیت‌الله بر جوردی بود. یکی از همسالان ما در تبریز، ماهی ۳۰ تومان برای من می‌فرستاد که با همان زندگی می‌کردم. در آن دوره، من هنوز داشتم سطح می‌خواندم و امتحان نداده بودم. در حوزه، از لمعه به بالا را امتحان می‌گرفتم. دقتی به رسال و مکاسب رسیدم و مرحوم آیت‌الله همسایز باقر مرندی و آیت‌الله شیخ علی‌صافی از من امتحان گرفتند و من قبول شدم، ولی روزی که برای رفتن شهریه رقتم، حاج محمدحسین احسن مسئول امور مالی دفتر آقای بروجردی، جلوی روی همه گفت: اسم شما در این فهرست نیست! این برخورد خیلی برآیم سنگین بود. نزد آقایان محتجنین رقتم و پرسیدیم: مگر من رد شده‌ام؟ گفتند: خیر، اتفاقاً با نمره خوبی هم قبول شده‌ا!



استاد سیدهای خسروشاهی در دوران تحصیل در حوزه علمیه قم

گفت‌وگو

گفت‌وگو ۸۸۴۳۷۹۸۸

بنده هم برای طلاب جوان، جلساتی را بر گزار کردم که در آنها مقالاتشان خوانده، ویرایش و سپس چاپ می‌شد.»

■ **در زمره نویسندگان مکتب اسلام**

خسروشاهی در زمره نویسندگان مجله «مکتب اسلام»، یعنی پرتیزا و نفوذترین نشریه مذهبی وقت بود. وی در این مصاحبه، همکاران خویش را در این مطبوعه به شرح ذیل معرفی کرده است: «در مکتب اسلام، یک هیئت‌مدیره اصلی بود که از آقایان: مکارم شیرازی، موسی صدر، موسوی اردبیلی، جعفر سبحانی، حسین نوری، محمدواعظ‌زاده، مجدالدین محلاتی، علی دوانی و مرتضی جزائری تشکیل می‌شد. بعد از استعفای چند تن از این آقایان، یک هیئت فرعی مرکب از: بنده و آقایان محمد مجتهد شبستری، علی حجتی کرمانی، عمید زنجانی، رضا گلسرخی، زین‌العابدین قربانی و شیخ حسین حقانی زنجانی – که پدرش مدرسه حقانی را در قم درست کرد- تشکیل شد. در آنجا ماهی ۱۵ تومان می‌گرفتم که با شهریه‌ام می‌شد ۲۵ تومان و حسابی پولدار شدم.»

■ **«دو مذهب» در آغاز ین سالیان نویسنده‌گی!**

روای این خطرات، اذعان دارد که در آغازین سالیان نویسنده‌گی اولاً: آثار بسا اندیشمندان اسلامی حاضر را منتشر ساخته و ثانیاً: مورد تشویق مراجع وقت از جمله امام‌خمینی نیز قرار گرفته است. نمونه‌ای از این تقدیرها، پس از انتشار اثر «دو مذهب» روی داد: «اولین اثر علاوه بر رساله شرح زندگی پدر و رساله اسلام -اثری را تحت عنوان دو مذهب منتشر کردم که بخشی از آن قبلاً در سالنامه مکتب تشیع چاپ شده بود و بخش دومی را به آن افزوده بودم که ابتدا به صورت یک رساله ۷۰، ۸۰ صفحه‌ای جیبی در قم چاپ شد و بعدها شرکت انتشار – که از سوی مرحوم آیت‌الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان و عده‌ای از دوستانشان در تهران تأسیس شده بود – تجدید چاپ شد. بعدها که حضرت امام در قیصریه در حضر بودند، من نسخه‌ای از این کتاب را از سوی آیت‌الله سیدمحمد صادق لوازسانی برایشان فرستادم. امام خمینی ضمن اعلام وصول کتاب، هدیه مختصر و یادداشتی را مبنی بر اینکه کتاب را خوانده و برای من دعا کرده بودند، توسط آقای لوازسانی برآیم فرستادند.»

■ **برآیم مهم نیست که بگویند فلانی مؤلف نیست و مترجم است!**
استاد فقید در عرصه ترجمه، به توفیقاتی فراوان دست یافت و عناوین متنوع ترجمه‌هایی که تا پایان حیات از وی منتشر شد، شاهی بر این مدعاست. وی در این گفت‌وگو، اذعان دارد که ایده ترجمه را از مرحوم استاد سیدغلامرضا سعیدی بیرجندی ستانده است: «در مرحوم استاد سیدغلامرضا سعیدی مجموعه این اجازات، دو دائم و دائم ترجمه می‌کرد. ایشان ۷۰، ۸۰تر ترجمه داشت، ولی تا آخر عمر حتی یک کتاب هم جزوه‌ای و در سالیان پایانی حیات وی، نشر یافت: «در امور حبسیه، تقریباً از تمام آقایان مراجع قم و نجف، از جمله امام‌خمینی، آیت‌الله خوئی، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله میلانی و… اجازه دارم، دو تا اجازه روایی و حدیث را هم از مرحوم آیت‌الله آقا نجفی مرعشی‌دارم که یکی مکتوب و در یک صفحه برای رفتن شهریه رقتم، حاج محمدحسین احسن است و یکی هم در کتابچه‌ای که ایشان چاپ کرده و به یاد خودی من است. همه آنها اجازه نقل حدیث و روایت داده‌اند، اعطا کرده‌اند که یکی از آنها، من هستم. در این زمینه از آیت‌الله شیخ آقا بزرگ تهرانی هم اجازه دارم.»

■ **به قول امروزی‌ها، کاملاً «خودجوش» دست به قلم بردیم!**
شهرت زنده‌یاد خسروشاهی، بیشتر فرهنگی و در حوزه نویسندگی و انتشار آثار متفکران جهان اسلام بود. با این همه در این گفت‌وشنود، وی اذعان دارد که از سر علاقه شخصی، به این عرصه روی آورده است! او کار خویش در این عرصه را با نگارش شرح حالی ۳۲ صفحه‌ای از پدرش، آیت‌الله سیدمرتضی خسروشاهی آغاز کرد: «اولین نوشته من که چاپ شد، یک رساله ۳۲ صفحه‌ای در شرح حال مرحوم والد بود که در سال ۱۳۳۲ در سالگرد رحلت ایشان و در زمانی که ۱۵ سال داشتم، در تبریز چاپ شد. پس از آن رساله‌ای نوشتم تحت عنوان اسلام و دموکراسی که ابتدا در سالنامه گلستان، نشریه انجمن تبلیغات اسلامی و سپس به صورت مستقل منتشر شد، اما در آن زمان نوشتن مقاله یا تألیف کتاب، نوعاً در بین طلاب و فضاهای حوزوی رسم نبود، به طوری که وقتی با تأیید مرحوم آیت‌الله بروجردی، مجله مکتب اسلام به همت بزرگانی چون: امام موسی صدر، آیت‌الله مکارم شیرازی، آیت‌الله سبحانی، آیت‌الله نوری همدانی، استاد علی دوانی و… با سرما به عده‌ای از تجار تبریز چاپ شد، آقایان متهم شدند که روزنامه‌نویس شده‌اند! حتی وقتی که من به نجف رفتم و در کار آقایان تعریف کردم، بعضی از محترمین حوزه نجف نصیحتم کردند که از آنها اسمی نبرم، چون روزنامه‌نویس شده‌اند! من در این زمینه مشکل مضاعف داشتم. یکی اینکه اخوسی من در تبریز با این موضوعات مخالف بود و من اخلاقاً نمی‌خواستم ایشان را ناراحت کنم و دوم همان مشکل عام حوزه علمیه در باب روزنامه‌نویس شدنم بود! نگارش‌های ما به قول امروزی‌ها، کاملاً خودجوش بود! البته بعدها آیت‌الله مکارم شیرازی در کتابخانه مدرسه حجتی‌ه جلساتی را ترتیب دادند. همین‌طور شهید آیت‌الله مفتاح جلساتی را برای طلاب حوزه بر گزار کردند و برای تهیه مقاله یا رساله، آموزش‌هایی جزئی دادند. خود

یک روز از استاد سیدغلامرضا سعیدی پرسیدیم شما چرا تألیف نمی‌کنید؟ ایشان پاسخ داد: «هدف من رساندن موضوع به مخاطب است. اگر بخواهم کتابی را تألیف کنم، دست کم دو سال طول می‌کشید، در حالی که ترجمه کتاب تنها پتا پنج، شش ماهه تمام می‌شود و مقصود من هم که ابلاغ پیام است، بسر آورده می‌گردد. برآیم هم مهم نیست که بگویند فلانی مؤلف نیست و مترجم است!»

■ **دو مذهب**
دلیل به سراغ ترجمه کتاب رقتم…

دوباره پیش حاج محمدحسین احسن برگشتم و جواب آقایان را به او گفتم. بالاخره معلوم شد که به جای های، اسم مر عبدالهادی ثبت کرده بودند. از آن موقع ماهی ۱۰ تومان شهریه می‌گرفتم.»

■ **در یافت اجازة از اکثر مراجع دوره حاضر**

وی پس از طی سالیان متمادی در طریق تحصیل علوم دینی، در این حوزه صاحب‌نظر گشت و از اغلب مراجع دوران معاصر، اجازات اجتهاد، حبسیه و نقل روایت دریافت نمود. مجموعه این اجازات، در جزوه‌ای و در سالیان پایانی حیات وی، نشر یافت: «در امور حبسیه، تقریباً از تمام آقایان مراجع قم و نجف، از جمله امام‌خمینی، آیت‌الله خوئی، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله میلانی و… اجازه دارم، دو تا اجازه روایی و حدیث را هم از مرحوم آیت‌الله آقا نجفی مرعشی‌دارم که یکی مکتوب و در یک صفحه برای رفتن شهریه رقتم، حاج محمدحسین احسن مسئول امور مالی دفتر آقای بروجردی، جلوی روی همه گفت: اسم شما در این فهرست نیست! این برخورد خیلی برآیم سنگین بود. نزد آقایان محتجنین رقتم و پرسیدیم: مگر من رد شده‌ام؟ گفتند: خیر، اتفاقاً با نمره خوبی هم قبول شده‌ا!

■ **ترجمه‌هایی که الهام‌بخش بود!**
همان‌گونه که اشارت رقت، ترجمه‌های زنده‌یاد خسروشاهی از آثار اندیشمندان جهان اسلام، فراوان و تأثیر گذار بود. تا جایی که کمتر کسی را می‌توان یافت گذری به این عرصه مطالعه‌ای داشته، اما آثاری از وی را ندیده یا مطالعه نکرده باشد: «کتاب العدهال الاجتماعیه فی الاسلام شهید سیدقطب بود که مستتر کا با آت‌الله محمدعلی کرمانی ترجمه کردم که در دو جلد از سوی آقای حسین مصطفوی – که در نزدیکی مدرسه دارالشفاف تکتفروشی داشت چاپ شد و خیلی هم مورد استقبال قرار گرفت. عنوان کتاب، عدالت اجتماعی در اسلام بود که به خصوص در محافل دانشجویی گل کرد و بارها تجدید چاپ شد. کتاب بعدی اسلام‌العالمی و الاسلام از شهید سیدقطب بود که آن را با همکاری آیت‌الله زین‌العابدین قربانی ترجمه کردم و شرکت انتشار چاپ کرد. عنوان این کتاب اسلام و صلح جهانی و مضمون آن بسیار تند بود. شهید سیدقطب سلسله مقالاتی داشت که در کارها به عنوان دراسات الاسلامیه چاپ شده بود. من مقالاتی را که در مورد اهداف اخوان‌المسلمین بود تحت عنوان ما چه می‌گوییم، به‌تدریج در روزنامه مقالاتی نوشتم تحت عنوان اسلام و دموکراسی که ابتدا در سالنامه گلستان، نشریه انجمن تبلیغات اسلامی و سپس به صورت مستقل منتشر شد، اما در آن زمان نوشتن مقاله یا تألیف کتاب، نوعاً در بین طلاب و فضاهای حوزوی رسم نبود، به طوری که وقتی با تأیید مرحوم آیت‌الله بروجردی، مجله مکتب اسلام به همت بزرگانی چون: امام موسی صدر، آیت‌الله مکارم شیرازی، آیت‌الله سبحانی، آیت‌الله نوری همدانی، استاد علی دوانی و… با سرما به عده‌ای از تجار تبریز چاپ شد، آقایان متهم شدند که روزنامه‌نویس شده‌اند! حتی وقتی که من به نجف رفتم و در کار آقایان تعریف کردم، بعضی از محترمین حوزه نجف نصیحتم کردند که از آنها اسمی نبرم، چون روزنامه‌نویس شده‌اند! من در این زمینه مشکل مضاعف داشتم. یکی اینکه اخوسی من در تبریز با این موضوعات مخالف بود و من اخلاقاً نمی‌خواستم ایشان را ناراحت کنم و دوم همان مشکل عام حوزه علمیه در باب روزنامه‌نویس شدنم بود! نگارش‌های ما به قول امروزی‌ها، کاملاً خودجوش بود! البته بعدها آیت‌الله مکارم شیرازی در کتابخانه مدرسه حجتی‌ه جلساتی را ترتیب دادند. همین‌طور شهید آیت‌الله مفتاح جلساتی را برای طلاب حوزه بر گزار کردند و برای تهیه مقاله یا رساله، آموزش‌هایی جزئی دادند. خود

جهان بود و مخالفان افغان او را شهید کردند – می‌گفت: این کتاب مانیفست بچه‌ها در جبهه‌ها بود. همان‌طور که عرض کردم کتاب در ایران هم مورد استقبال دانشجویان قرار گرفت. بعد کتابی از محمد قطب، برادر شهید سیدقطب به نام انسان بین المادیه و الاسلام را با عنوان انسان بین مادی گری و اسلام را ترجمه کردم. سپس مشغول ترجمه الامام علی صوت العدهال الانسانیة نوشته جرج جرداق شدم. این کتاب در واقع دایره‌المعارف علی‌شناسی بود و در پنج جلد منتشر شده بود. کتاب بسیار سنگینی بود که آن را به تدریج ترجمه کردم و مؤسسه فراهانی چاپ کرد. این کتاب مورد تأیید مرحوم آیت‌الله بروجردی و علمای نجف و دیگر بزرگان قرار گرفت.»

■ **حتی به زبان مادری نیز مسلط نبودم!**

ترجمه بیش و پیش از هر چیز، نیازمند آشنایی به زبان‌های گوناگون است. استاد سید هادی خسروشاهی در باب آموختن این زبان‌ها، حتی زبان مادری در این گفت‌ و شنود اشاراتی لطیف و طنزگونه دارد: «راستش را بخواهید به معنای واقعی کلمه، حتی به زبان مادری هم مسلط نیستم! اما کم و بیش با زبان ترکی ترکیه – به دلیل سفرهای زیادی که به آنجا کردم و مطالعه ادبیات آنها – آشنایی دارم. حدود ۲۰، ۳۰ درصد لغات زبان ترکی استانبولی با زبان آذری ما فرق دارد. ما هم امورمان را با ۷۰ درصد بقیه می‌گذرانیم! زبان فارسی محاوره را هم – که تا قبل از رفتن به قم بلد نبودم – در آنجا یاد گرفتم. قبل از آن، فارسی را فقط در کتاب‌ها خوانده بودم که در استفاده از آن در محاوره، مضحک از کار درمی‌آمد و موجب تفریح دوستان می‌شد! ترجمه لغات ترکی به فارسی من هم، حکایتی بود. یک بار در مشهد در حجره آیت‌الله خاмене‌ای بودیم و قرار بود آقایان: علی شریعتی، مهدی مظفری، دکتر سرجمعی و یکی دو نفر از دانشجویان مشهد، به دیدن ما بیایند. آقای خاмене‌ای صبح زود رفته و دو تا خربزه خریده بودند که با آنها از مهمانان پذیرایی کنیم. من فکر کردم کم باشد و کلمه ترکی گورمز را، که هم معنی کم می‌دند و هم معنی ندیدن را، به کار بردم و ترجمه کردم: آقا سیدعلی آقاینها که نمی‌بینند! ایشان خندیدند و گفتند: طبیعی است که خربزه نبینند، ولی اگر منظورتان کم است، خب دوباره می‌خریم؛ به هر حال به تدریج فارسی را یاد گرفتم و خدا را شکر، ظاهراً از لحاظ لهجه هم مشکل زیادی ندارم!»

■ **یادگیری زبان عربی از سیدعلی صواف!**

عربی و انگلیسی بود. عربی آموختن وی، داستانی شنیدنی دارد که او در ادامه این گفت‌وشنود، بدان اشاره کرده است: «در سال ۱۳۳۲ که از تبریز به قم آمدم، زبان فارسی را هم بلد نبودم، چه رسد به عربی فارسی من، به‌اصطلاح کتابی بود و به درد محاوره و نوشتن مقاله نمی‌خورد. بنابراین شروع کردم به یادگیری زبان فارسی و به موازات آن عربی را هم از بنده خدایی به اسم سیدعلی صواف – که از بصره به حوزه علمیه قم آمده بود – یاد گرفتم. اکثر طلاب مدرسه حجتی، آذری زبان بودند و این بنده خدا فارسی را که نمی‌دانست هیچ، ترکی را هم یاد بدهد! به نمی‌شد! من هم از فرصت استفاده کردم و از او عربی یاد می‌گرفتم و به او فارسی یاد می‌دادم! دوستان فدائیان اسلام گاهی شوخی می‌کردند و می‌گفتند: فارسی یاد نگرفته می‌خواهی عربی یاد بگیری؟ من هم می‌گفتم: چاره‌ای نیست؛ این آقا در یسا زود از اینجا می‌رود؛ فارسی را بعداً می‌شود یاد گرفت، ولی بعد است دیگر کسی با این اشتیاق که من عربی یاد بدهد!»

■ **دغدغه یادگیری زبان انگلیسی!**

زنده‌یاد استاد سیدهای خسروشاهی، زبان انگلیسی را در کلاس‌های مدرسه دین و دانش، به مدیریت شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد بهشتی آموخت. آن شهید والا مقام، اعتقاد داشت که لازم است طلاب در دوران حاضر، به فراگیری این زبان بپردازند و او از این فرصت به نیکی استفاده کرد: «بنده زبان انگلیسی را، در مدرسه شهید دکتر بهشتی یاد گرفتم. ایشان در مدرسه دین و دانش، برای طلاب کلاس انگلیسی گذاشته بودند. اوایل ۳۰، ۴۰ نفری شرکت می‌کردند، ولی به تدریج تحلیل رفتند که نهایتاً به ۱۰ نفر رسید! مقدمات زبان انگلیسی را در آن کلاس یاد گرفتم، بعد هم با خواندن مطبوعات انگلیسی، زبانم بهتر شد. یک‌بار هم که به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان به انگلیس رقتم، حدود یک ماه و نیم به انگلیس رفتم. به هر حال در تبریز هم تا اسمان فرق می‌کنند؛ در چهار پنج سالی هم که ایتالیا بودم، در آن کلاس یاد گرفتم. روزنامه یا کتاب، زبان ایتالیایی را هم یاد گرفتم و قصد اضافه کردن زبان دیگری را هم ندارم! چون همین‌هایی را هم که بلدسم، کم‌کم دارم فراموش می‌کنم!»